

حاشیه‌هایی پررنگ‌تر از متن

جواد احمدپور در طول گفتگوی یک ساعت و نیمه‌ای که با او داشتیم، حرف‌هایی زد که به همین راحتی نمی‌شد از کنارشان رد شد. صحبت‌های حاشیه‌ای که گاهی پررنگ‌تر از متن بودند.

چندسال پیش به واسطه‌ی یکی از دوستانم با برخی از قاریان بزرگ و مشهور مشهدی آشنا شدم و کم‌وبیش در جلسات ارتقا که داشتند، شرکت و از نظر موسیقایی کمکشان می‌کردم و اشکالاتشان را می‌گرفتم. در همین جلسات با استاد هروی آشنا شدم. ایشان خیلی علاقه داشت که ردیف‌های آوازی اصیل ایرانی را یاد بگیرد. برای همین چند روز در هفته من به او آواز ایرانی یاد می‌دادم و آقای هروی هم دستگاه‌هایی را که در موسیقی عرب استفاده می‌کنند، به من آموزش می‌داد.

حدود هفت هشت سال پیش بود که مؤسسه آفرینش‌های هنری آستان قدس رضوی یک مسابقه‌ی نایب‌خوانی برگزار کرد. با همه‌ی مشکلاتی که داشتم، در آن رقابت‌ها حضور پیدا کردم و در میان همه‌ی بزرگان و استادانی که شرکت کرده بودند، من در قسمت مناجات خوانی فارسی مقام اول را کسب کردم. یک حج عمره جایزه‌اش بود که رفتم ولی از آن بهتر این بود که به‌ما اجازه دادند سحر هادر حرم حضرت رضا (ع) مناجات خوانی کنیم. دوسه جلسه‌ای هم رفتم اما به خاطر مشکلاتی که برای صدایم پیش آمد، دیگر نتوانستم بروم. این مناجات خوانی من هنوز هم پایرجاست و در مسجد امام حسین (ع) در محله طبرسی شمالی آن را دنبال می‌کنم.

برخی از استادان قدیمی موسیقی واقعاً انسان‌های وارسته‌ای بودند. برای نمونه همین استاد فرامرز. همین که صدای اذان بلند می‌شد، مضارب‌های سنتور را کنار می‌گذاشتند و نمازشان را می‌خواندند.

اینکه برخی دوستان می‌گویند مشهد به واسطه‌ی وجود حرم امام رضا (ع) حرمت دارد و باید حفظ شود، کاملاً درست است و هیچ‌شکی در آن نیست اما اجازه بدهند در شهرهای مثل نیشابور که زمانی پایتخت ایران و مرکز فرهنگ خراسان بوده، دست کم کنسرت موسیقی ایرانی برگزار شود. رهبر معظم انقلاب در مورد هنر بر پاکی و متعهدانه‌بودن آن تأکید دارند.

موسیقی هم جزو هنر است و در موسیقی ایرانی هنرمند فعال کم نداریم که این تعبیر درباره‌شان صدق می‌کند. اصلاً بیایند از من و امثال من که می‌توانیم تشخیص بدهیم کدام موسیقی خوب است و کدام بد و مضر، استفاده کنند و این دایره را بیش از این تنگ نکنند. شهرام ناظری، نمونه‌ی یکی از همین افراد است. مگر کسی هست که با «می‌گذرد کاروان» ایشان که سال‌های آغازین انقلاب خوانده شده است، خاطره نداشته باشد. چرا اجازه نمی‌دهند که در قوچان کنسرتشان را برگزار کنند و آن را تعطیل می‌کنند؟!

همان سال‌ها که تازه شروع به آموزش دادن کرده بودم، یکی از هنرجویانم خانه‌اش را در اختیار ما قرار داد تا کلاس عمومی برگزار کنیم. منزل هم در کوچه پس کوچه‌های خیابان وحدت بود و بسیار قدیمی. وارد خانه که می‌شدیم انگار برمی‌گشتیم به ۷۰، ۶۰ سال قبل. اگر اشتباه نکنم این جلسه تا سال ۸۷ ادامه داشت. خاطرم هست آنجا نیم ساعت چهل دقیقه‌ای برای بچه‌ها از اخلاقیات و این جور چیزها حرف می‌زدیم. جلسه‌ی پرباری بود و حیف که تعطیل شد.



باورم نمی‌شد که روزی مقابل او آواز بخوانم

روزهای نه‌چندان دوری که احمدپور نوجوان با پول‌های توجیبی‌اش نوآر کاست‌های استاد شجریان را می‌خرید و گوش می‌داد و سعی می‌کرد مثل او بخواند، شاید در مخیله‌اش هم نمی‌گنجید که یک روز در چند قدمی استاد بایستد و شروع به آواز خواندن کند. خودش تعریف می‌کند: «اگر اشتباه نکنم، سال ۷۴ بود که در یک کارگاه موسیقی که استاد شجریان حضور پیدا کرده بودند، ایشان گفتند که باید تلفیق شعر و موسیقی یاد بگیرید. من هم بعد از اینکه آموزش دیدن‌هایم در مشهد تمام شد، به تهران رفتم و پیش استاد حسین عمومی که از بزرگان این رشته بودند، تلفیق شعر و موسیقی یاد گرفتم. هم‌زمان با آن در کلاس‌های مظفر شفیعی که از شاگردان برجسته استاد شجریان بود، هم شرکت می‌کردم. سال ۱۳۸۴ فراخون کلاس استاد شجریان به‌دست‌م رسید. اول از همه باید یک مقاله درباره‌ی موسیقی می‌نوشتیم. مقاله‌ای که نوشتیم قبول شد و از بین سه‌هزار نفر انتخاب شدیم اما این پایان کار نبود. بین ما ۱۲۰ نفری که به مرحله بعد رسیده بودیم، یک آزمون صدا گرفتند و ۲۶۰ نفر انتخاب شدیم و در یک غربال مجدد ۶۰ نفر برای کلاس نهایی استاد گلچین شدند. خلاصه اینکه پس از انواع و اقسام آزمون‌های مختلف، اوهم همراه با ۵۹ نفر دیگر انتخاب می‌شود و حالا باید جلوی کسی آواز بخواند که اسطوره دوران نوجوانی‌اش است. او خاطره‌ی آن روز را این‌طور برایمان تعریف می‌کند: «روز اول کلاس همه در سالن نشسته بودیم و باید برای استاد چند دقیقه‌ای آواز می‌خواندیم تا بفهمند ما در چه سطحی هستیم. همه استرس داشتیم ولی فضایی که استاد شجریان به وجود آورده بودند و بر خورد پدیده‌ای که باهمه داشتند، باعث شده بود این میزان اضطراب کمی کاهش پیدا کند؛ یعنی اصلاً هیچ‌وقت فکرش را نمی‌کردم که یک روز من جواد احمدپور مقابل شجریان بایستم و آواز بخوانم. واقعاً رؤیایی بود.»

آموزش دادن برایم از همه چیز مهم‌تر است

احمدپور ۱۳، ۱۴ سالگی می‌شود که همه‌آن چیزهایی را که از بزرگان موسیقی مشهود و ایران یاد گرفته، به بقیه انتقال می‌دهد و تر جیح داده است که بیشتر در این فضا فعالیت کند. می‌گوید: «سال ۸۳-۸۲ بود که به صورت جدی شروع به آموزش دادن هنر جو کردم. این کار خیلی ساده هم اتفاق افتاد. چندباری که برای کنسرت‌های پژوهشی در دانشگاه‌ها و جاهای دیگر رفته بودم، بعضی از علاقه‌مندان می‌آمدند و می‌گفتند که ما حس می‌کنیم صدای خوبی داریم یا فرزندانم خوب می‌خواند، شما آموزش می‌دهید یا نه؟ من هم نمی‌گفتم و اگر واقعاً ایشان مناسب آواز بود، تدریس را قبول می‌کردم. آن اوایل هم به صورت خصوصی آموزش می‌دادم تا اینکه کم‌کم شناخته شدم و کار در آموزشگاه‌ها را شروع کردم. وقتی دلیل این همه اهتمام به آموزش را از او جویا می‌شویم، پاسخ می‌دهد: «بگذارید علت این همه علاقه و توجه بیش از حد را این‌طور تفسیر کنم؛ اگر گفته می‌شد که موسیقی حرام است، آن وقت دیگر حجت بر همه تمام بود اما الان بین موسیقی حلال و حرام مرزی قائل شده‌اند؛ مرزی که بسیار باریک است. بالاخره من و امثال من که کمی به برخی مسائل آشنا هستیم و می‌دانیم کدام موسیقی و آواز ابتذال نیست و کدام هست، باید به هنرجویان جوان آموزش بدهیم. من جدای بحث‌های آموزش آواز، همه‌آن چیزی که استادانم از اخلاق به من یاد داده‌اند، برای شاگردانم می‌گویم تا به راه‌های ناصواب کشیده نشوند.»

باساز خواندن مشکل ندارم ولی...

شاید اگر هرکس دیگری بود، با این صدای به قول معروف مخملی و درک کردن این همه استاد مشهور موسیقی، قطعاً وارد فضای حرفه‌ای می‌شد و الان برای خودش نامی در دنیای آواز و موسیقی به هم زده بود اما او تر جیح داده که خودش را همین‌طور در حاشیه نگه دارد. البته برای این کار دلایلی دارد که آن‌ها را این‌طور برایمان بازگو می‌کند: «من هیچ مشکلی با این ندارم که یک نفر کنار دستم ساز بزند و من هم همراهش بخوانم، کم‌اینکه بارها این کار را کرده‌ام اما چون من هنرمندی هستم که به مسجد رفت‌وآمد دارم و همه مرا با این پیشینه مذهبی می‌شناسند، خیلی دوست نداشتم و ندارم که وارد برخی فضاهای موسیقی که زیاد جالب نیست، بشوم. این فضاها با روحیات من ناسازگار است.»

تشویق می‌کرد و می‌گفت همین‌ها خوب است، از این شعرها بخوان. دوره دبیرستانم که تمام شد، اول از همه با مرحوم استاد محمدی آشنا شدم، چند جلسه‌ای خدمت ایشان بودم ولی چون بیمار بودند و نامنظم به کلاس‌های آمدند خیلی نتوانستم از وجودشان استفاده کنم. تا اینکه اداره ارشاد مشهد دوره آواز ایرانی با حضور استاد شاکری برگزار کرد و من از آن روز تا تقریباً سال ۸۰ شاگرد ایشان بودم. یادم هست آقای شاکری وقتی صدای مرا شنید گفت صدای صاف و زلالی داری و باید پرورشش بدهی.»

هنرمند محله گاز نفسی تازه می‌کند و بعد ادامه می‌دهد: «ساعت هفت و نیم شب که کلاس استاد شاکری تمام می‌شد، با چند نفر دیگر از دوستان راهی منزل استاد نطاق، از بزرگان موسیقی و سنتورنوازی مشهد، می‌رفتیم و تا شب از محضرشان استفاده می‌کردیم. با وجود همه این‌ها باز هم از روی صحنه رفتن و به صورت رسمی خواندن بنا بر توصیه استاد شاکری پرهیز می‌کردم.»

پای ثابت انجمن‌های ادبی

صدای صاف و زلال او را که استاد فرامرز می‌شنود، دستش را می‌گیرد و با خودش به انجمن‌های ادبی می‌برد. از انجمن پویا در خیابان بهار گرفته تا منزل مرحوم استاد قهرمان. اما داستان اینکه واسطه‌آشنایی احمدپور جوان و کم‌تجربه با استاد فرامرز چه کسی بوده و اصلاً این دوستی چگونه شکل می‌گیرد، با کتاب فروشی فلسطین چهارراه دکتر آگره خورده است. «در همان سال‌هایی که مشغول آموزش بودم، مدام به کتاب فروشی فلسطین می‌رفتم و کتاب‌هایی که در زمینه موسیقی لازم داشتم، تهیه می‌کردم. این رفت‌وآمد که کمی بیشتر شد، آقای اقبال مدیر کتاب فروشی فهمید که من آواز می‌خوانم و وقتی چند بیتی برایش خواندم، گفت فردا بیایا با هم به خانه استاد فرامرز برویم. یادم هست یک جعبه شیرینی گرفتیم و با همدیگر راهی منزل استاد شدیم. وقتی آقای فرامرز سنتور را کوک کردند و من هم شروع به خواندن کردم، خیلی خوش‌شان آمد و از آن روز به بعد قرار شد که همراهشان به انجمن‌های ادبی بروم. ایشان سنتور می‌نواختند و من هم آواز می‌خواندم. از آنجایی که علاقه‌ای به تصنیف خوانی نداشتم، بیشتر از حافظ و سعدی و رهی معیری... اشعاری را انتخاب می‌کردم. به واسطه تسلطی هم که روی شعر داشتم، همیشه مورد تقداد استادان ادبیات قرار می‌گرفتم و خوب تشویق می‌شدم. این جریان تا سال ۸۹-۸۸ ادامه داشت و من مرتب پای ثابت انجمن‌های ادبی معروف مشهد بودم.»

این خواننده موسیقی سنتی ایرانی می‌افزاید: «آن موقع در انجمن ادبی قهرمان، بزرگان شعر خراسان شرکت می‌کردند؛ استاد شفیعی کدکنی، استاد بزرگ خراسانی، خود شخص استاد قهرمان، استاد ناصری و استاد شکوهی همه از کسانی بودند که در منزل استاد قهرمان دور هم جمع می‌شدند و شعر خوانی می‌کردند.»

